

درنگ در کشتن آتش

در فرهنگ و ادب ایران

تحلیل بهتر بیتی از سیف فرغانی
مندرج در صفحه ۶۹ فارسی دهم

عباس حسن پور

کارشناس ارشد ادبیات، دبیر دبیرستان‌های آمل

چکیده

آتش به‌عنوان یکی از عناصر چهارگانه در اساطیر و فرهنگ ملل ارجمندی و سرنوشت ویژه دارد. در آثار منظوم و منثور ایرانی افعال و صفات انسانی نظیر (کشتن، مردن و...) را به آتش، چراغ و شمع نسبت می‌دهند، نسبت دادن ویژگی‌های انسانی به اشیاء، عناصر و پدیده‌ها را می‌توان از دو منظر مورد مذاقه قرار داد؛ یکی تشخیص^۱ به‌عنوان یکی از عناصر خیالین، ادیبانه و بلاغت تصویر که از مباحث ادبی است و دیگری جاندار انگاری^۲ بر پایه جهان‌بینی اساطیری، که یکی از مؤلفه‌های سنتی فرهنگی است. این مقاله برای تفکیک این دو منظر متفاوت و اثبات نگره دوم در مورد کشتن آتش، چراغ و شمع نگارش یافته است.

کلیدواژه‌ها: آتش، تشخیص، جاندار انگاری، نمونه‌ها

درنگی در کشتن آتش در فرهنگ و ادب ایران

بادی که در زمانه بسی شمع‌ها بکشت هم بر چراغدان شما نیز بگذرد (فرغانی، سیف، ۱۳۹۵: ۶۹)

یکی از باورهایی که ریشه در اعماق اساطیر دارد و نیز به‌عنوان یک مؤلفه فرهنگی کهن، همچنان اعتبار خود را حفظ کرده، جاندار

انگاری و ارجمندی آتش است. قداست و ارجمندی آتش به‌عنوان فره و فروغ ایزدی ریشه در اعماق اساطیر و باورهای کهن یونانی، هندو ایرانی و... دارد. این عنصر در اساطیر اکثر ملل نسبت به عناصر دیگر، فراسویی تلقی می‌شود. در ایران با توجه به تأثیر آموزه‌های اساطیری در فرهنگ و باور دوران پسا اساطیری تا روزگار اکنونی، آتش در بسیاری از اعمال و مناسک و آیین‌های دینی و اجتماعی و... خود را نشان داده است. و منزلتی ویژه دارد؛ از جمله در سلام دادن به چراغ، سوگند خوردن، مراسم عقد و افروختن شمع و چراغ بر مزار مردگان. آتش «آتر» در آیین زرتشت فرزند «هورا مزدا» ست. این عنصر مقدس و ستودنی در فرهنگ هندوان «آگنی» نام دارد.

در اساطیر ایران «گرشاسب» به دلیل کشتن آتش به دستور «هورا مزدا» به‌عنوان عذاب و جریمه از رفتن به بهشت باز می‌ماند و نیز در اساطیر یونان «پرومته» به دلیل دزدیدن آتش به دستور «زئوس»، خدای خدایان یونان باستان، شکنجه می‌شود.

در روایتی پهلوی می‌خوانیم که آتش فرزند «هرمزد» است و «گرشاسب» به علت کشتن = خاموش کردن آن در نظر هرمزد زشت می‌نماید و با سماجت‌های بسیار اجازه ورود به بهشت را نمی‌یابد. «و بدان که آتش چنان ارجمند است که «هرمزد» به

به نظر می‌آید نسبت دادن افعالی انسانی نظیر «مردن» و «کشتن» به شمع، آتش، چراغ و... فراتر از صفت تشخیص و در مجموع بلاغت تصویر و کارکردهای ادیبانه باشد و تحلیل مبتنی بر «جاندار انگاری» آن منطقی‌تر به نظر می‌رسد

«زرتشت» گفت: که چون بنگری چه کسی را بهتر پسندی؟ زرتشت گفت: آن (روان گرشاسب را) هرمزد روان گرشاسب را خواست = احضار کرد.

روان گرشاسب درباره بدی‌ای که در دوزخ دیده بود، به زرتشت گفت: کاش من هیریدی بودم و انبانی بر پشتم بودی برای زندگی خواستن = برای گذران زندگی به جهان همی‌رفتم و جهان به چشم من زشت بودی جهان از شکوه من ترسیدی. هرمزد گفت: بایست ای روان گرشاسب زیرا به چشم من زشت هستی. چه آتش پسر مرا کشتی و پرهیز = مراقبت نکردی...» (میر فخرایی، ۱۳۶۷: ۲۹).

با توجه به این ریشه و پیشینه قداست و تأثیر «جهان‌بینی اسطوره‌ای» به نظر می‌رسد نسبت دادن افعالی انسانی نظیر «مردن» و «کشتن» به شمع، آتش، چراغ و... فراتر از صفت تشخیص و در مجموع بلاغت تصویر و کارکردهای ادیبانه باشد و تحلیل مبتنی بر «جاندار انگاری» آن منطقی‌تر به نظر می‌رسد. چرا که «در نزد اقوام کهن همه چیز جاندار بود و جمادات روح پنهانی داشتند که به آن «مانا» می‌گویند...» (شمیسا، ۲۴۵: ۱۳۸۷). این انتساب (کشتن و مردن آتش) در طول ادب فارسی نمونه‌های فراوان دارد.

نگه کن تو در کار این گوزپشت که خیره چراغ دلم را بکشت

(فردوسی، ۱۳۷۸، ج ۲: ۸۲۳)
فرشته‌ای که وکیل است بر خزانه باد
چه غم خورد که بمیرد چراغ پیر زنی

(سعدی، ۱۳۶۸: ۵۶۹)
شمع را باید از این خانه به در بردن و کشتن
تا که همسایه نکوید که تو در خانه مایی

(سعدی، ۱۳۸۶: ۶۱۸)
از آن به دیر مغنم عزیز می‌دارند
که آتشی که نمیرد همیشه در دل ماست

(حافظ، ۱۳۷۷: ۱۵)
سینه گو شعله آتشکده فارس بکش
دیده گو آب رخ دجله بغداد ببر

(همان: ۱۵۶)
در چراغ دو چشم او زد تیغ
نامدش کشتن چراغ دریغ

(نظامی، ۱۳۸۴: ۷۶۴).
بادی که در زمانه بسی شمع‌ها بکشت
هم بر چراغدان شما نیز بگذرد

(فرغانی، ۱۳۹۵: ۶۹)
این نوع نگاه به آتش و شمع و چراغ نه تنها در آثار منظوم، بلکه در آثار منثور ادب فارسی نیز سابقه دارد. «شبی یاد دارم که یاری عزیز از در آمد؛ چنان

بیخود از جای برخاستم که چراغم به آستین کشته شد...
چون گرانی به پیش شمع آید
خیزش اندر میان جمع بکش
ور شکر خنده ایست شیرین لب
آستین بگیر و شمع بکش» (سعدی، ۱۳۶۸: ۳۴۸ - ۳۴۷).

در تحفه‌الاحوان اثر کمال‌الدین عبدالرزاق کاشانی از آثار منثور قرن دهم می‌خوانیم:
«... بر خیز که اصلاح چراغ می‌کنم و چراغ را در اصلاح کردن بکش». (داوودی و دیگران، ۱۳۹۲: ۸۹).

با توجه به ریشه هند و ایرانی تقدس آتش، کاربرد صفات و افعال انسانی درباره آن به‌عنوان یک سنت فرهنگی در شعر شاعران هندوستان هم تماشایی است. روان با چشم گریان با دل خویش
به آب اشک می‌کشت آتش خویش
(دهلوی، امیر خسرو، ۱۳۷۹: ۴۴).

در بیتهی از زیب‌النساء، شاعر هندی (۱۱۱۳-۱۰۴۸) که در افواه عام جاری است، این نگاه و تلقی متبلور است. دزد دانا می‌کشد اول چراغ خانه را
عشق چون آید برد هوش دل فرزانه را
این نوع نگاه و نظر تا روزگار ما هم امتداد یافته است. اصطلاح «کشتن آتش و شمع و چراغ» آگاهانه یا آگاهانه، خواه با همان جهان‌بینی اسطوره‌ای، خواه به‌عنوان یک سنت ادبی - فرهنگی در شعر و نثر معاصر هم نما و نمودی دارد.

... آنکه بر در می‌کوبد/ شباهنگام/ به کشتن چراغ آمده است
(شاملو، ۱۳۷۸: ۳۵)

بیا که طبع جهان ناگزیر این عشق است
به جادویی نتوان کشت آتش جاوید
(ابتهاج، ۱۳۹۴: ۳۳).

چه عمر کوتاه و پوچی که خاک شد جمشید
ولی زمانه نکشته‌ست آتش سده را
(اخوان ثالث، ۱۳۶۳: ۲۱۱)

«اساساً من با کشتار مخالفم؛ حتی کشتن قاتل و کشتن حیوانات و کشتن آتش. من از زوال هر چیز رنج می‌برم. نزدیک است که بگویم حتی از زوال دشمن و اگر وقتی نوع دیگر بودم، البته جوان بودم»
(نیما، ۱۳۸۸: ۹۶)/

ناگفته نماند یکی از معانی فعل «کشتن»، در زبان فارسی و نیز برخی از گویش‌ها «خاموش کردن» است که می‌تواند فارغ از نگاه و تحلیلی اسطوره‌گرا در موارد بالا مصداق داشته باشد.

پی‌نوشت‌ها

1. Personification
2. Animism

منابع

۱. ابتهاج، هوشنگ. (۱۳۹۴). **سیاه مشق**، چاپ سیاه مشق، چاپ اول. تهران: امین دژ.
۲. _____ (۱۳۶۳) **ارغنون**، ششم، تهران: مروارید.
۳. حافظ. (۱۳۷۷). **دیوان حافظ**، به کوشش محمد قزوینی و قاسم غنی چاپ شانزدهم، تهران: اقبال.
۴. خاقانی شروانی. (۱۳۷۷). **دیوان خاقانی**، ویراسته میرجلال‌الدین کزازی، چاپ سوم، تهران: مرکز.
۵. داوودی و دیگران. (۱۳۹۰). **ادبیات فارسی**، چاپ چهاردهم، تهران: شرکت چاپ و نشر کتاب‌های درسی.
۶. دهلوی، امیر خسرو. (۱۳۷۹). **فرهنگ واژه‌های ایهامی در اشعار حافظ**، به کوشش محمد ذاباستین، چاپ اول. تهران: فرزاد.
۷. سعدی شیرازی، (۱۳۸۸). **گلستان**، به کوشش خلیل خطیب رهبر، چاپ پنجم، تهران: صفی‌علیشان.
۸. _____ (۱۳۸۶). **کلیات سعدی**، براساس نسخه محمدعلی فروغی، چاپ اول. تهران: تلاش.
۹. شاملو، احمد. (۱۳۷۸). **ترانه‌های کوچک غربت**، چاپ اول. تهران: زمانه.
۱۰. شمیسا، سیروس. (۱۳۸۰). **نقد ادبی**، چاپ دوم، تهران: فردوس.
۱۱. فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۷۸). **شاهنامه**، به کوشش پرویز اتابکی، چاپ دوم، تهران: علمی و فرهنگی.
۱۲. فرغانی، سیف. (۱۳۹۵). **فارسی** (پایه دهم، دوره دوم متوسطه)، اکبری شلدوره و دیگران. تهران: شرکت چاپ و نشر کتاب‌های درسی ایران.
۱۳. مولوی، (۱۳۷۸). **مثنوی معنوی**، به کوشش قوام‌الدین خرمشاهی (ج ۲)، چاپ سوم، تهران: دوستان.
۱۴. میرفخرایی، مهشید. (۱۳۶۷). **روایت پهلوی** (مثنوی به زبان فارسی میانه، پهلوی ساسانی)، چاپ اول. تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
۱۵. نظامی. (۱۳۸۴). **کلیات نظامی گنجوی**، به کوشش وحید دستگردی، چاپ پنجم، تهران: نگاه.
۱۶. یوشیج، نیما. (۱۳۸۸). **یادداشت‌های روزانه نیما یوشیج**، به کوشش شراکیم یوشیج، چاپ اول. تهران: مروارید.